



سبک زندگی

اقوام روزگار به اخلاق، زنده‌اند / قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است

- ◀ **نثر امروزی:** جاودانگی نام برخی اقوام به خاطر داشتن اخلاق نیکو است و قومی که اخلاق نیکو ندارد، جاودانه نخواهد شد.
- ◀ **تعداد جمله‌ها:** سه جمله — **۱:** اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند. **۲:** قومی که گشت فاقد اخلاق **۳:** [آن قوم] مردنی است.
- ◀ **آرایه‌ها:** واج آرایی: واج «ق» / تضاد: زنده ≠ مرده / کنایه: مصراع اول (جاودانه هستند) / تکرار: اخلاق، اخلاق
- ◀ **نکته‌های دستوری:** اقوام روزگار: گروه نهادی / به: حرف اضافه / اخلاق: متمم / زنده: مسند / (اند = هستند): فعل (اسنادی) / قومی: نهاد / که: حرف ربط / گشت: فعل (اسنادی) / فاقد اخلاق: گروه مسندی / [آن قوم]: نهاد محذوف (حذف به قرینه لفظ) / مردنی: مُسند / است: فعل (اسنادی)

درس ششم — آداب زندگانی

بررسی عبارت‌های برگزیده:

- عبارت** / بدان که مردم بی‌هنر، مادام بی‌سود باشد، چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر خود را.
- ◀ **نثر امروزی:** آگاه باش که کسانی که هیچ دانش و هنری ندارند، همیشه [و برای هیچ‌کس] منفعتی نخواهند داشت. مانند درختچه مغیلان که با اینکه تنه دارد، هیچ سایه‌ای ندارد. نه برای خودش منفعتی دارد و نه برای دیگران منفعتی دارد.
- ◀ **تعداد جمله‌ها:** شش جمله — **۱:** بدان، **۲:** مردم بی‌هنر مادام بی‌سود باشد، **۳:** چون مغیلان که تن دارد، **۴:** سایه ندارد، **۵:** نه خود را سود کند، **۶:** نه غیر خود را [سود کند]
- ◀ **آرایه‌ها:** تشبیه: (مشبّه): مردم بی‌هنر ، (مشبّه‌به): مغیلان، (حرف تشبیه): چون ، (وجه شبه): بی سود و فایده بودن / مراعات نظیر (تناسب): مغیلان، سایه
- ◀ **نکته‌های دستوری:** بدان: فعل امر / که: حرف ربط / مردم بی‌هنر: گروه نهادی / مادام: قید / بی‌سود: مُسند / باشد: فعل اسنادی / چون: حرف اضافه / مغیلان: متمم / که: حرف ربط / [او = مغیلان]: نهاد پنهان در فعل / تن: مفعول / دارد: فعل / و: حرف ربط / [او = مغیلان]: نهاد پنهان در فعل / سایه: مفعول / ندارد: فعل / نه: قید منفی کردن فعل «گند» / خود: متمم / را (به معنای برای): حرف اضافه / سود: مفعول / «گند = دارد»: فعل (غیر اسنادی، مضارع اخباری)
- گاهی فعل «مضارع اخباری» از مفهوم درک می‌شود و علامت «می» یا «همی» ندارد.**

عبارت / جهد کن که اگر چه اصیل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بُود.

- ◀ **نثر امروزی:** تلاش کن تا علاوه بر اصل و نسب نیکو، شایستگی فردی و شخصی هم داشته باشی زیرا ارزشمند بودن فردی و شخصی از اصل و نسب بهتر و ارزشمندتر است.
- ◀ **تعداد جمله‌ها:** چهار جمله — **۱:** جهد کن، **۲:** اگرچه اصیل و گوهری باشی، **۳:** گوهر تن نیز داری، **۴:** گوهر تن از گوهر اصل بهتر بُود.
- ◀ **آرایه‌ها:** کنایه: گوهر تن داشتن (شخصیت شایسته داشتن) / تشبیه: (مشبّه): تن ، (مشبّه‌به): گوهر / واج آرایی: واج «ی»، «گ»
- ◀ **نکته‌های دستوری:** [تو]: نهاد پنهان در فعل (جهد کن) / جهد کن: فعل امر / که: حرف ربط / اگرچه: حرف ربط / [تو]: نهاد پنهان در فعل (باشی) / اصیل: مُسند / و: حرف ربط / گوهری: مُسند / باشی: فعل اسنادی / [تو]: نهاد پنهان در فعل (داری) / گوهر تن: گروه مفعولی / نیز: قید (تأکید) / داری: فعل / که: حرف ربط / گوهر تن: گروه نهادی / از: حرف اضافه / گوهر اصل: گروه متممی / بهتر: مُسند / بُود: فعل (اسنادی)

عبارت چنان که گفته‌اند: «بزرگی، خرد و دانش راست نه گوهر را؛ اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید و در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آید»

◀ **نثر امروزی:** آن گونه که نقل کرده‌اند: «داشتن عقل و دانش نشانه بزرگی شخص است و به اصل و نسب او نیست. زیرا چنانچه انسان همراه با اصل و نسب دارای هنر (علم و دانش) نباشد به درد هم صحبتی نمی‌خورد و اگر در کسی این دو ویژگی (اصل و نسب و علم و دانش) را پیدا کردی با او دوستی کن و او را از دست مده. زیرا چنین شخصی برای همه سودمند است.»

◀ **تعداد جمله‌ها:** ۱: چنانکه گفته‌اند، ۲: بزرگی خرد و دانش راست، ۳: نه گوهر را، ۴: اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد، ۵: صحبت هیچ کس را به کار نیاید، ۶: در هر که این دو گوهر یابی، ۷: چنگ در وی زن، ۸: و از دست مگذار، ۹: که وی همه را به کار آید.

◀ **آرایه‌ها:** واج آرایی: واج «ر» / تشبیه: (مشبه): اصل، (مشبه‌به): گوهر / (مشبه): تن، (مشبه‌به): گوهر / کنایه: چنگ در وی زن (او را حفظ کن) / مراعات نظیر (تناسب): خرد، دانش

◀ **نکته‌های دستوری:** چنان که: حرف ربط (غیر ساده) / گفته‌اند: فعل (ماضی نقلی، متعدی) / بزرگی: مسند / خرد و دانش: گروه نهادی (خرد: نهاد / و: حرف عطف / دانش: نهاد) / است: فعل (اسنادی، مضارع اخباری) / نه گوهر را؛ گوهر [بزرگی نیست]: گوهر: (نهاد) / [بزرگی]: مسند محذوف (حذف به قرینه لفظ) / [نیست]: فعل محذوف (حذف به قرینه معنی) / اگر: حرف ربط / مردم: متمم / را = برای: حرف اضافه / با: حرف اضافه / گوهر اصل: گروه متممی / گوهر هنر: گروه نهادی / نباشد: فعل (غیر اسنادی) / [او = شخص بدون هنر]: نهاد (پنهان مُستتر) در فعل / به: حرف اضافه / صحبت هیچ کس: گروه متممی / را: فک اضافه / نیاید: فعل (مضارع التزامی، لازم) / و: حرف ربط / در: حرف اضافه / هر که: گروه متممی / این دو گوهر: گروه مفعولی / یابی: فعل (مضارع التزامی، متعدی) / [تو = مخاطب]: نهاد (فعل: چنگ زن) / در: حرف اضافه / وی: متمم / چنگ زن: فعل (امر، غیر ساده) / و: حرف ربط / [تو = مخاطب]: نهاد پنهان در فعل «مگذار» / [او = شخصی که دارای دو ویژگی است]: مفعول محذوف (حذف به قرینه معنی) / از دست مگذار: فعل (غیر ساده، امر) / که: حرف ربط / وی: نهاد / همه: متمم / را = برای: حرف اضافه / به کار آید: فعل (غیر ساده، مضارع التزامی)

«را» فک اضافه «مضاف» و «مضاف الیه» را از هم جدا کرده در جمله پراکنده می‌کند. «در این باره سال‌های بعد بیشتر خواهید

خواند.»

عبارت سخن ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن.

◀ **نثر امروزی:** قبل از اینکه از تو پرسشی کنند حرف مزین و از گفتن سخنان نابجا و ناشایست خودداری کن.

◀ **تعداد جمله‌ها:** دو جمله — ۱: سخن ناپرسیده مگوی ۲: و از گفتن خیره پرهیز کن.

◀ **آرایه‌ها:** مراعات نظیر (تناسب): سخن، ناپرسیده، گفتار / کنایه: سخن ناپرسیده مگوی (از سخن بیهوده خودداری کن) / واج آرایی: واج «ر»

◀ **نکته‌های دستوری:** [تو] مُستتر در فعل «مگوی»: نهاد / سخن: مفعول / ناپرسیده: صفت برای «سخن» / مگوی: فعل امر منفی (نهی) / و: حرف ربط / از: حرف اضافه / گفتار خیره: گروه متممی / پرهیز کن: فعل امر

عبارت چون باز پرسند، جز راست مگوی.

◀ **نثر امروزی:** هنگامی که از تو سؤال کردند، به جز حرف راست پاسخی مده.

◀ **تعداد جمله‌ها:** دو جمله — ۱: چون باز پرسند، ۲: جز راست مگوی

◀ **آرایه‌ها:** مراعات نظیر (تناسب): پرسند، مگوی

◀ **نکته‌های دستوری:** [آنان]: نهاد مُستتر در فعل «باز پرسند» / چون = هنگامی که: قید زمان / باز پرسند: فعل (غیر ساده، مضارع التزامی) / [تو]: نهاد مُستتر در فعل «مگوی» / جز: حرف اضافه / راست (سخن راست): متمم / مگوی: فعل امر منفی (نهی)

عبارت تا نخواهند، کس را نصیحت مگوی و پند مده، خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد.

◀ **نثر امروزی:** تا هنگامی که از تو درخواست نکرده‌اند به هیچ کس سخن نصیحت آمیز مگوی و [هیچ کس را] پند مده. به خصوص کسی را که پند [را] گوش نمی‌دهد. زیرا او خودش ضرر خواهد کرد.

◀ **تعداد جمله‌ها:** پنج جمله — **۱:** تا نخواهند، **۲:** کس را نصیحت مگوی **۳:** و پند مده **۴:** خاصه کسی را که پند نشنود، **۵:** که او خود افتد.

◀ **آرایه‌ها:** مراعات نظیر (تناسب): نصیحت، پند / کنایه: او خود افتد (او خودش ضرر خواهد کرد) / واج آرایه: واج «ک»

◀ **نکته‌های دستوری:** [آنها]: نهاد (مُستتر = پنهان) در فعل «نخواهند» / تا: حرف ربط / نخواهند: فعل / [تو]: نهاد مُستتر در فعل «مگوی» / کس: مفعول / را: حرف نشانه / نصیحت مگوی: فعل (امر منفی) / و: حرف ربط / پند: مفعول / مده: فعل امر (نهی) / خاصه: قید / کسی: متمم / را = به: حرف اضافه / پند: مفعول / نشنود: فعل / که: حرف ربط / او: نهاد / خود: بدل برای «او» / اوفتد: فعل (ماضی ساده، لازم)

بدل را در سال‌های بعد خواهید خواند.

عبارت در میان جمع هیچ کس را پند مده.

◀ **نثر امروزی:** به هیچ کس در حضور دیگران اندرز مده.

◀ **تعداد جمله‌ها:** یک جمله

◀ **آرایه‌ها:** واج آرایه: واج «د»

◀ **نکته‌های دستوری:** [تو]: نهاد پنهان (مُستتر) در فعل / در: حرف اضافه / میان جمع: گروه متممی / هیچ کس: گروه متممی / را = به: حرف اضافه / پند: مفعول / مده: فعل امر منفی (نهی)

عبارت داد ده تا داد یابی.

◀ **نثر امروزی:** [یا دیگران] عادل باش تا با تو عادل باشند.

◀ **تعداد جمله‌ها:** دو جمله — **۱:** داد ده **۲:** تا داد یابی.

◀ **آرایه‌ها:** تضاد: ده ≠ یاب (بگیر) / تکرار: داد، داد / کنایه: داد ده (عادلانۀ رفتار کن) / واج آرایه: واج «د»

◀ **نکته‌های دستوری:** [تو]: نهاد پنهان در فعل «ده» / داد: مفعول / ده: فعل امر / تا: حرف ربط / داد: مفعول / یابی: فعل

عبارت آدمی باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند.

◀ **نثر امروزی:** انسان باید زیاد [سخن نگوید] و به هنگام سخن گفتن دیگران و میان سخن آنان حرف نزند.

◀ **تعداد جمله‌ها:** سه جمله — **۱:** آدمی باید (باید = شایسته است)، **۲:** که بسیار نگوید، **۳:** سخن دیگری به سخن خود قطع نکند.

◀ **آرایه‌ها:** مراعات نظیر (تناسب): نگوید، سخن / واج آرایه: واج «س»، «ن»، «د» / کنایه: سخن دیگری به سخن خود قطع نکند (بین صحبت کردن دیگران بدون اجازه حرف نزند)

◀ **نکته‌های دستوری:** آدمی: نهاد / باید = شایسته است: فعل / که: حرف ربط / [او = آدمی]: نهاد پنهان در فعل «نگوید» / بسیار: قید «مقدار» / نگوید: فعل / و: حرف ربط / سخن دیگری: گروه مفعولی / به: حرف اضافه / سخن خود: گروه متممی / قطع نکند: فعل (غیر ساده، مضارع التزامی، متعدی)

عبارت اگر سؤال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید.

◀ **نثر امروزی:** اگر از عده‌ای سؤال پرسیده شود و او در آنجا و میان آن اشخاص حضور داشته باشد، برای پاسخ دادن عجله نکند.

◀ **تعداد جمله‌ها:** سه جمله — **۱:** اگر سؤال از جماعتی کنند، **۲:** که او داخل آن جماعت بود، **۳:** بر ایشان سبقت ننماید.

◀ **آرایه‌ها:** واج آرایه: واج «آ»، «ن» / تضاد: سؤال ≠ پاسخ / تکرار: جماعت / کنایه: بر ایشان سبقت ننماید (عجله نکند)

◀ **نکته‌های دستوری:** اگر: حرف ربط / [آنها = پرسش کنندگان]: نهاد پنهان در فعل / از: حرف اضافه / جماعتی: متمم / سؤال کنند: فعل / که: حرف ربط / او: نهاد / داخل آن جماعت: گروه قیدی «مکان» / بود: فعل / [او = آدمی] = شخص داوطلب پاسخ دادن: نهاد / بر: حرف اضافه / ایشان: متمم / سبقت ننماید: فعل (غیر ساده، مضارع التزامی)

عبارت

پس جواب خود بگوید بروجهی که در متقدّم طعن نکند.

◀ **نثر امروزی:** پس پاسخ خود را بیان کند به شکلی که شخص قبلی احساس تحقیر شدن نداشته باشد.

◀ **تعداد جمله‌ها:** دو جمله ← **۱:** پس جواب خود بگوید، **۲:** بروجهی که در متقدّم طعن نکند.

◀ **آرایه‌ها:** مراعات نظیر (تناسب): جواب، بگوید / کنایه: در متقدّم طعن نکند. (شخص پاسخ‌گوی قبلی احساس تمسخر شدن نداشته باشد)

◀ **نکته‌های دستوری:** پس: حرف ربط / [او] = پاسخ‌گوی: نهاد پنهان / جواب خود: گروه مفعولی / بگوید: فعل / بر: حرف اضافه / وجهی: متمم / که: حرف ربط / در: حرف اضافه / متقدّم: متمم / طعن نکند: فعل (غیر ساده، مضارع التزامی)

عبارت

و در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند.

◀ **نثر امروزی:** و در گفت و گوهایی که در حضور او بین دو نفر انجام می‌شود، بدون اجازه مداخله نکند و چنانچه [آنها] نمی‌خواهند او بشنود، بدون اجازه [به گفت‌وگوهای آنان] گوش ندهد.

◀ **آرایه‌ها:** کنایه: خوض ننماید (مداخله نکند / وارد نشود) / استراق سمع نکند (دزدکی گوش ندهد)

◀ **نکته‌های دستوری:** و: حرف ربط / در: حرف اضافه / محاوراتی: متمم / که: حرف ربط / به: حرف اضافه / حضور او: گروه متممی / [در]: حرف اضافه پنهان / میان دو کس: گروه متممی / رود: فعل / [او] = داوطلب پاسخ دادن: نهاد پنهان در فعل «خوض ننماید» / خوض ننماید: فعل / و: حرف ربط / اگر: حرف ربط «شرط» / از: حرف اضافه / او: متمم / پوشیده دارند: فعل / [او] = داوطلب پاسخ دادن: نهاد پنهان در فعل «استراق سمع نکند» / استراق سمع نکند: فعل (غیر ساده، مضارع التزامی)

حکایت «شو، خطر کن»

عبارت

امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی‌چیز بودی و شغلی پست داشتی به امیری خراسان چون افتادی؟

نثر روان: از امیر خراسان پرسیدند که تو شخصی بی‌بضاعت و فقیر بودی و مقام بسیار پایینی داشتی. چگونه امیر و فرمانروای خراسان شدی؟

◀ **تعداد جمله‌ها:** چهار جمله ← **۱:** امیر خراسان را پرسیدند، **۲:** که تو فردی فقیر و بی‌چیز بودی **۳:** و شغلی پست داشتی **۴:** به امیری خراسان چون افتادی.

◀ **آرایه‌ها:** مراعات نظیر (تناسب): فقیر، بی‌چیز / واج آرایی: واج «ای = ئی» واج مصوّت است. / کنایه: به امیری خراسان افتادی (فرمانروای خراسان شدی)

◀ **نکته‌های دستوری:** [آنها]: نهاد پنهان در فعل (پرسیدند) / امیر خراسان: متمم / را: حرف اضافه / پرسیدند: فعل (ماضی ساده) / که: حرف ربط / تو: نهاد / فردی فقیر: مسند / و: حرف ربط (عطف) / بی‌چیز: مسند / بودی: فعل (ماضی ساده) / به: حرف اضافه / امیری خراسان: گروه متممی / چون = چگونه: قید پرسش / افتادی = رسیدی: فعل (ماضی ساده)

عبارت

گفت: روزی دیوان «حنظله بادغیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم:

◀ **نثر روان:** پاسخ داد: یک روز کتاب شعری از «حنظله بادغیسی» می‌خواندم که به این دو بیت رسیدم.

◀ **تعداد جمله‌ها:** سه جمله ← **۱:** گفت، **۲:** روزی دیوان «حنظله بادغیسی» همی خواندم، **۳:** بدین دو بیت رسیدم.

◀ **آرایه‌ها:** کنایه: بدین دو بیت رسیدم (این دو بیت را خواندم)

◀ **نکته‌های دستوری:** [او] = امیر: نهاد پنهان در فعل (گفت) / گفت: فعل (ماضی ساده) / روزی: قید زمان / دیوان «حنظله بادغیسی»: گروه مفعولی / همی خواندم = می‌خواندم: فعل (ماضی استمراری) / بدین دو بیت = به این دو بیت (به: حرف اضافه / این: صفت اشاره) / دو: صفت شمارشی / بیت: هسته گروه متممی / رسیدم: فعل (ماضی ساده)

ساختار متممی بالا:

بیت	دو	این
↓	↓	↓
هسته	وابسته پیشین	وابسته پیشین

مهتری گر به کام شیر در است / شو، خطر کن ز کام شیر بجوی

- ◀ **نثر روان:** بزرگی و عزّت اگر در دهان شیر است. برو خطر را بپذیر و از دهان شیر آن را بیرون آور.
- ◀ **تعداد جمله‌ها:** چهار جمله ← ۱: مهتری گر به کام شیر در است، ۲: شو، ۳: خطر کن، ۴: ز کام شیر بجوی.
- ◀ **آرایه‌ها:** کنایه: مهتری گر به کام شیر در است. (اگر کسب عزّت و افتخار با خطر همراه است) / واج آرایی: واج «ش»، «ر»
- ◀ **نکته‌های دستوری:** مهتری: نهاد / گر: حرف ربط (شرط) / به: حرف اضافه / کام شیر: گروه متممی / در = درون: قید (مکان) / است: فعل (مضارع اخباری) / [تو= مخاطب]: پنهان در فعل (شو): نهاد / شو: فعل (امر) / [تو= مخاطب]: پنهان در فعل خطر کن / خطر کن: فعل (امر) / ز= از: حرف اضافه / کام شیر: گروه متممی / بجوی: فعل (امر)

یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه / یا چو مردانت، مرگ، رویاروی

- ◀ **نثر روان:** یا به مقام و ثروت و عزّت [می‌رسی] و یا مانند انسان‌های آزاده با شرافت و عزّت در راه هدف جان می‌بازی.
- ◀ **تعداد جمله‌ها:** دو جمله ← ۱: یا [به] بزرگی و عزّ و نعمت و جاه [می‌رسی]، ۲: یا چو مردانت، مرگ، رویاروی
- ◀ **آرایه‌ها:** مراعات نظیر (تناسب): بزرگی، عزّ، جاه / کنایه: یا چو مردانت مرگ رویاروی (شرافتمندانه در راه هدف جان باختن)
- ◀ **نکته‌های دستوری:** [تو= مخاطب]: نهاد پنهان در فعل محذوف / یا: حرف ربط / [به]: حرف اضافه محذوف / بزرگی: متمم / و: حرف ربط (عطف) / عزّ: متمم / و: حرف عطف / نعمت: متمم / و: حرف عطف / جاه: متمم / [می‌رسی]: (فعل محذوف به قرینه معنی) / یا: حرف ربط / چو: حرف اضافه / مردانت (ت=تو): نهاد / مردان: (متمم) / رویاروی: قید (حالت) / مرگ = می‌میری: فعل (مرگ را می‌پذیری)

عبارت داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود.

- ◀ **نثر روان:** حالتی در درون من به وجود آمد که هرگز به جایگاه و موقعیتی که داشتم، نمی‌توانستم خشنود باشم.
- ◀ **تعداد جمله‌ها:** چهار جمله ← ۱: داعیه‌ای در باطن من پدید آمد، ۲: که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، ۳: نتوانستم، ۴: راضی بود.

◀ **آرایه‌ها:** واج آرایی: واج «ح»، «د»

- ◀ **نکته‌های دستوری:** داعیه‌ای: نهاد / در: حرف اضافه / باطن من: گروه متممی / پدید آمد: فعل (ماضی ساده، غیر ساده، لازم) / که: حرف ربط / به: حرف اضافه / هیچ وجه: گروه متممی / در: حرف اضافه / آن حالت: گروه متممی / که: حرف ربط / اندر= در آن: قید (مکان) / بودم: فعل ماضی ساده / [من]: نهاد پنهان در فعل (نتوانستم) / نتوانستم: فعل ماضی استمراری / [من]: نهاد پنهان در فعل (بود = باشم) / راضی: مسند / بود= باشم: فعل مضارع التزامی

عبارت دارایی‌ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم. به دولت صفّاریان پیوستم.

- ◀ **نثر روان:** هرچه داشتم بفروختم و اسبی خریدم و از خانه‌ام کوچ کردم و به حکومت صفّاریان پیوستم.
- ◀ **تعداد جمله‌ها:** چهار جمله ← ۱: دارایی‌ام بفروختم، ۲: اسب خریدم، ۳: و از وطن خویش رحلت کردم، ۴: به دولت صفّاریان پیوستم.
- ◀ **آرایه‌ها:** کنایه: رحلت کردن (کوچ کردن، مهاجرت کردن) / واج آرایی: واج «خ» / تضاد: خرید ≠ فروش
- ◀ **نکته‌های دستوری:** [من]: نهاد پنهان در فعل (بفروختم) / دارایی‌ام: گروه مفعولی / بفروختم: فعل (ماضی ساده) / و: حرف ربط / [من]: نهاد پنهان در فعل خریدم / اسب: مفعول / خریدم: فعل (ماضی ساده) / و: حرف ربط / [من]: نهاد پنهان در فعل (رحلت کردم) / از: حرف اضافه / وطن خویش: گروه متممی / رحلت کردم: فعل (ماضی ساده) / [من]: نهاد پنهان در فعل پیوستم / به: حرف اضافه / دولت صفّاریان: گروه متممی / پیوستم: فعل (ماضی ساده)

عبارت هر روز بر شکوه و شوکت و لشکر من افزوده می‌گشت و اندک اندک کار من بالا گرفت و ترقی کرد.

◀ **نثر روان:** با گذشت زمان بر عزّت و اعتبار و مقام من و تعداد افراد سپاهیان من اضافه می‌شد و کم کم مقام من بالاتر رفت و درجه بالاتری گرفتم.

◀ **آرایه‌ها:** مراعات نظیر (تناسب): شکوه، شوکت / واج آرایی: واج «ش»، «ک» / کنایه: کار من بالا گرفت (مقام من ارتقاء یافت)

◀ **تعداد جمله‌ها:** سه جمله ← **۱:** هر روز بر شکوه و شوکت و لشکر من افزوده می‌گشت، **۲:** و اندک اندک کار من بالا گرفت، **۳:** و ترقی کرد.

◀ **نکته‌های دستوری:** هر روز: گروه قیدی (زمان) / بر: حرف اضافه / شکوه: متمم / و: حرف عطف / شوکت: متمم / و: حرف عطف / لشکر من: گروه متممی / افزوده: مسند / می‌گشت: فعل اسنادی / و: حرف ربط / اندک اندک: قید (مقدار) / کار من: گروه نهادی / بالا گرفت: فعل (ماضی ساده) / کار من: نهاد محذوف / ترقی کرد: فعل (ماضی ساده)

عبارت تا جمله خراسان را به فرمان خویش در آوردم. اصل و سبب این دو بیت بود.

◀ **نثر روان:** تا [زمانی که] همه خراسان را تحت کنترل خودم در آوردم دلیل و عامل، همین دو بیت بود.

◀ **تعداد جمله‌ها:** دو جمله ← **۱:** تا جمله خراسان را به فرمان خویش در آوردم. **۲:** اصل و سبب این دو بیت بود.

◀ **آرایه‌ها:** کنایه: تا جمله خراسان را به فرمان خویش در آوردم. (همه خراسان را فتح کردم) / واج آرایی: واج «ر»

◀ **نکته‌های دستوری:** تا: حرف ربط / جمله خراسان: گروه مفعولی / را: حرف نشانه مفعول / به: حرف اضافه / فرمان خویش: گروه متممی / در آوردم: فعل (ماضی ساده) / نهاد این جمله [من]: پنهان در فعل (در آوردم) / اصل: مسند / و: حرف عطف / سبب: مسند / این دو بیت: گروه نهادی (این: صفت اشاره «وابسته پیشین») / دو: صفت شمارشی «وابسته پیشین» / بیت: هسته / بود: فعل (ماضی ساده، اسنادی)

مضارع ملموس همان «مضارع مستمر» است که «حال جاری» هم نامیده می‌شود.

ماضی ملموس همان «ماضی مستمر» است که «گذشته جاری» هم نامیده می‌شود.

سؤالات امتحانی درس ششم

۱.	در عبارت «جهد کن که اگرچه اصیل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بُود» منظور از «گوهر تن» و «گوهر اصل» به ترتیب کدام گزینه است؟ (الف) طلا، دانش (ب) دانش، طلا (پ) نژاد، هنر (ت) هنر، نژاد	(کرمان)
۲.	منظور از عبارت زیر چیست؟ «داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم راضی نبودم.»	(اصفهان)
۳.	مصراع یا عبارت زیر را به نثر روان امروزی ساده و روان بنویسید. (الف) داد ده تا داد یابی. (ب) مهتری گر به کام شیر دراست.	(پوشور)
۴.	نظامی عروضی شاعر قرن است. اثر مشهور او نام دارد.	(پوشور)
۵.	عبارت زیر را به فارسی روان برگردانده و بنویسید. جواب خود بگوید بر وجهی که در متقدم طعن نکند و در محاوراتی که به حضور او در میان دو کس رود، خوض ننماید.	(کرمانشاه)
۶.	نوع وابسته‌های گروه «همین کتاب خواندنی» را مشخص کنید.	(ترتیب هیدریه)

۷. جدول زیر را به دقت کامل کنید

فعل	زمان فعل	مصدر	مضارع ملموس (مستمر) سوم شخص جمع
مگریز			

۸. مفرد کلمه‌های زیر را بنویسید.
جوانب: رسوم:

(پیرانشهر)

۹. جدول را کامل کنید.

نویسنده	اثر
عنصرالمعالی	
	اخلاق ناصری
محمد تقی بهار	

۱۰. زمان فعل‌های جمله‌های سوم و چهارم و پنجم متن زیر را مشخص کنید.
برادران، ای برادران، قربانتان بشوم! چرا دارید با هم دعوا می‌کنید؟ قال قضیه را بکنید. می‌خواهیم برویم به کارمان برسیم.

درس هفتم — پرتو امید

قالب شعر: غزل

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور / کلبه احزان شود روزی گلستان، غم مخور

(قافیه: کنعان / گلستان - ردیف: غم مخور)

◀ **نثر روان:** یوسف گم گشته به کنعان (سرزمین مادری = خانه) باز خواهد گشت ناراحت مباش. خانه پر از اندوه و ناراحتی به گلستانی پر از شادی و نشاط تبدیل خواهد شد ناراحت مباش.

◀ **تعداد جمله‌ها:** چهار جمله — **۱:** یوسف گم گشته باز آید به کنعان، **۲:** غم مخور، **۳:** کلبه احزان شود روزی گلستان، **۴:** غم مخور

◀ **آرایه‌ها:** تلمیح: مصراع اول (اشاره به داستان حضرت یوسف در قرآن) / مراعات نظیر (تناسب): یوسف، کنعان

◀ **نکته‌های دستوری:** یوسف گم گشته: گروه نهادی / به: حرف اضافه / کنعان: متمم / باز آید: فعل (ماضی ساده) / [تو]: نهاد پنهان در فعل (غم مخور) / غم مخور: فعل / کلبه احزان: گروه نهادی / روزی: قید (زمان) / گلستان: مسند / شود: فعل اسنادی (مضارع التزامی) / [تو]: نهاد پنهان در فعل (غم مخور) / غم مخور: فعل (غیر ساده، امر)

ای دل غمدیده، حالت به شود، دل بد مکن / وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور

(قافیه: سامان - ردیف: غم مخور)

◀ **نثر روان:** ای کسی که ناراحتی زیادی دیده‌ای اوضاع به‌تر خواهد شد، غمگین مباش و [بدان که] نابسامانی‌ها برطرف خواهد شد و اوضاع به‌تر خواهد شد غمگین مباش.

◀ **تعداد جمله‌ها:** پنج جمله — **۱:** ای دل غمدیده (ندا و منادا)، **۲:** حالت به شود، **۳:** دل بد مکن، **۴:** وین سر شوریده باز آید به سامان، **۵:** غم مخور